

شخصیت و شخصیت‌پردازی در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده (محمود دولت‌آبادی)

سمیه برج قلعه

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور بجنورد

دکتر مهیار علوی مقدم

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار

چکیده

محمود دولت‌آبادی از نویسندگان نسل سوم داستان‌نویسی ایران و یکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویسان دوره رشد و گسترش داستان‌نویسی ایران است. وی به علت آشنایی با روستا و محیط و فرهنگ آن، توانست در نوع خاصی از ادبیات به نام «ادبیات اقلیمی» سرآمد نویسندگان این سبک باشد. دولت‌آبادی تاکنون رمان‌های بسیاری با محتوای اجتماعی در دوره‌ی تاریخی خاص به نگارش درآورد، از جمله کلیدر، جای خالی سلوچ، سلوک و روزگار سپری شده مردم سالخورده. نگارش رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده در سه مجلد از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۴ به طول انجامید؛ یعنی به طور متوسط هر مجلد چهار سال. دولت‌آبادی در این رمان به گذشته باز می‌گردد و شرح حال زندگانی پدرش و مردمانی را که در فقر و فلاکت زیسته‌اند به تصویر می‌کشد.

بررسی عناصر سازنده‌ی رمان یک از مسایل مهم برای شناخت رمان است و بی‌گمان، یکی از مهم‌ترین عناصر ساختاری رمان، شخصیت‌پردازی در آن می‌باشد و پرداخت قدرتمندانه آن نشان از مهارت نویسنده دارد. در این مقاله کوشیده شده است به عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی در مجلد نخست رمان روزگار سپری شده‌ی مردم سالخورده (در اقلیم باد) پرداخته شود. شخصیت‌پردازی در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده به دو شیوه‌ی مستقیم و غیر مستقیم و به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم شده است. در این مقاله به ارتباط شخصیت با گفتگو، کنش، هیجان، محیط، توارث و نام‌های شخصیتی پرداخته می‌شود. کلیدواژه‌ها: محمود دولت‌آبادی، شخصیت‌پردازی، رمان اقلیمی، شخصیت‌های اصلی و فرعی.

شخصیت‌پردازی

شخصیت‌پردازی اساس یک رمان است و پرداخت قدرتمندانه آن نشان از مهارت نویسنده دارد. «شخصیت عبارت است مجموعه غرایز، تمایلات، صفات و عادات فردی یعنی مجموعه کیفیات عادی و معنوی و اخلاقی که حاصل عمل مشترک طبیعت اساسی و اختصاصات موروثی و طبیعت اکتسابی است که در کردار و رفتار و گفتار فرد جلوه می‌کنند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازند» (یونسی، ۱۳۸۲: ۲۸). دیوید لاج در تعریف شخصیت از دیدگاه فلسفه می‌گوید: «از دیدگاه فلسفی، برخورد خاص گرایانه به شخصیت، عبارت است از مشخص کردن فردیت شخص» (لاج، ۱۳۷۴: ۲۶). «عامل شخصیت محوری است که تمامیت قصه بر مدار آن می‌چرخد. کلیه عوامل دیگر، عینیت، کمال، معنا و مفهوم و حتی علت وجودی خود را از عامل شخصیت کسب می‌کنند» (براهنی، ۱۳۶۷: ۲۴۲). «خلق شخصیت‌های داستان که نویسنده هر یک را با خصوصیت اخلاقی و روحی مشخصی در دنیای داستان و نمایش‌نامه می‌آفریند، انگیزه رفتار و گفتار اشخاص ساخته شده همه از خصوصیات خلقی و روانی آن‌ها مایه می‌گیرد» (داد، ۱۳۸۵: ۳۰۳).

بی‌نیاز در مورد شخصیت‌ها می‌گوید: «بار اصلی داستان را بردوش می‌کشند با کنش‌ها و دیالوگ‌ها و تک‌گویی آن‌هاست که هم خودشان ساخته می‌شوند و هم روایت پیش می‌رود و رخداد‌های متناسب با فرآیند داستان شکل می‌گیرد» (بی‌نیاز، ۱۳۸۷: ۷۶). از طرفی ویرجینیا وولف *Virjiniya Woolf* در مورد شخصیت‌ها در رمان این گونه ابراز عقیده می‌کند: «من معتقدم سروکار همه رمان‌ها فقط با شخصیت است فقط برای طرح و ترسیم شخصیت است که قالب رمان را طرح افکنده‌اند و پرورش داده‌اند و نه برای آنکه با آن به تبلیغ و ترویج آموزه‌ها و آراء کسان پردازد یا سرود ستایش امپراطوری بریتانیا را در آن سر دهند و یا شکوه آن» (آلوت، ۱۳۸۰: ۵۰۶).

شخصیت‌ها به نوعی، اساس رمان هستند و هر چقدر شالوده این شخصیت‌ها محکم و معقول و منطقی نهاده شده باشند، آن اثر ادبی از موفقیت و ماندگاری بیشتری بهره خواهد برد. «در داستان کوتاه اغلب مجال برای شخصیت‌پردازی نیست و شخصیت‌پردازی بیشتر در رمان کار ساز و مهم است از این رو بنیاد اکثر رمان‌های موفق و معتبر در شخصیت‌پردازی آن‌ها گذاشته شده است» (میر صادقی، ۱۳۸۰: ۸۶).

توصیف و شیوه‌های شخصیت‌پردازی

شخصیت‌پردازی در رمان توسط نویسنده و به صورت دلخواه مورد استفاده قرار می‌گیرد اما معمولاً نوع زاویه دید و شیوه‌ی روایت در رمان بانوع شیوه‌ی شخصیت‌پردازی ارتباط مستقیمی دارد. مثلاً در رمان‌های با زاویه دید دانای کل، غالباً نویسنده به شیوه‌ی شخصیت‌پردازی مستقیم روی می‌آورد.

از طرفی در اکثر رمان‌ها، شخصیت‌ها براساس بافت اجتماعی و جغرافیایی، انسانی و اخلاقی ساخته می‌شوند که در آن به نمایش گذاشته خواهند شد و در طول مسیر رمان و یا اتفاقات داستان پیچیدگی خود را بیشتر آشکار و سیر تکاملشان را کامل‌تر خواهند کرد.

تدابیری که در شخصیت‌پردازی وجود دارد به دو قسمت نمایش و گزارش تقسیم می‌شود. اگر نویسنده مستقیم از زبان راوی به معرفی شخصیت‌ها بپردازد، در این صورت شیوه‌ی گزارش را انتخاب کرده است و اگر به شخصیت اجازه معرفی خویشان را با گفتار و رفتار خود بدهد از شیوه‌ی نمایشی بهره برده است. همچنین می‌توان شیوه‌ی شخصیت‌پردازی را به دو نوع مستقیم و غیرمستقیم تقسیم کرد. که مولفه‌های شناخت هر کدام از آن‌ها متفاوت است.

شخصیت‌پردازی مستقیم

در این شیوه نویسنده از زبان خود یا یکی از شخصیت‌های داستان، خصوصیت اشخاص داستان را به طور مستقیم برای مخاطب بازگو می‌کند. این خصوصیت ممکن است که در مورد ویژگی‌های اجتماعی یا ویژگی‌های طبیعی یا ذاتی انسان باشد. شیوه‌ی مستقیم از طریق نام‌گذاری، توصیف با صفت، توصیف با تشبیه صورت می‌گیرد (شمعی، ۱۳۸۷: ۴۹).

نام‌گذاری: بزرگ کردن و پرداختن به شخصیت‌های داستان از طریق نامیدن آن‌ها بر اساس ویژگی‌های فیزیکی، رفتاری، اخلاقی و یا شغلی‌شان را نام‌گذاری می‌گویند.

حبیب دیلاق: «یکی از بزرگ‌ترها و مثلاً خویش و قوم‌هایمان همان حبیب‌دیلاق بود، شوهر خورشید. پخش می‌کردی تا پتلپورت رم می‌کرد از ترسش. به قدر یک چغوک تو کله‌اش مخ نداشت و به قدر یک بز در سینه اش دل» (۱۹).

خاله خردی: «خواهر خیری، لیلکو که خودش فلفلی بود هم از ریزه پیزه‌گی و همه از فتنه‌جویی و ما به‌اش می‌گفتیم؛ خاله خردی ...» (۱۲۷).

میرعلی خشتمال: «امروز از آن روزهایی است که آمده‌ام آن مردکه خشتمال را هم سر ببرم اگر دست بدر کند» (۲۵۸).

توصیف با صفت: پرداخت شخصیت‌های داستان از طریق توصیف ویژگی‌های خلقی و رفتاری و یا فیزیکی را توصیف با صفت می‌گویند.

«دایی بلال از پله‌های آب انبار پایین می‌رفت و کوزه را از شیر آب پر می‌کرد، بالا می‌آورد و آب کوزه را می‌ریخت توی دیگچه تا خرش بخورد و باز خودش پله‌های حوض را پایین می‌رفت تا کوزه را پر کند برای خانه و زنش که تا بود، روی کول دایی سوار بود با آن چشمان پر سفیدی و دهن دریده‌اش» (۳۶).

«حسینک پس حاج‌سلطان سلیمان بود که به بدجنسی و عربده‌کشی و خانم‌بازی در میان تمام ارباب، نیمچه ارباب‌های کلخچان شهره بود» (۳۷).

توصیف با تشبیه: پرداخت شخصیت‌های داستان از طریق تشبیه کردن شخصیت‌ها در طول رمان را توصیف شخصیت با تشبیه می‌گویند. مانند: توصیف اجزای صورت علیشاد با تشبیه کردن دماغ‌اش به یک مشت گره کرده و سر گونه‌هایش به یک جوز سیاه در پاراگراف زیر است.

«قامت بلند و رشید، استخوان‌بندی درشت، چهره‌ای پهن و مکعب، دماغی مثل گره مشت با منغذهای مشخص و سیاه- سرگونه‌هایی هر کدام مثل یک جوز، چشمانی سیاه و درشت هر یک مثال کفه‌ی ترازوی قیر است، لپ‌های تو رفته و دندان‌های بزرگ و سیاه و کرم‌خورده، و نگاهی رعب‌آور، مست و مسخ با کلاه بلند و تبرزین‌اش از کوچه‌های تلخاباد می‌گذرد» (۶۲).

دولت‌آبادی در پرداختن به شخصیت‌های داستانش بیشتر از همین شیوه استفاده کرده است. او هر گاه در طول داستان خواسته شخصیت جدیدی را به تصویر بکشد، از شیوه شخصیت‌پردازی مستقیم استفاده کرده است.

شخصیت‌پردازی غیر مستقیم

در این شیوه نویسنده به طور غیرمستقیم با نمایش گذاشتن رفتار و بیان صحبت‌ها و گفتگوها به توصیف غیرمستقیم شخصیت‌ها می‌پردازد که اغلب این گونه توصیف‌های غیرمستقیم یا در کنش شخصیت‌های داستان در طول داستان انجام می‌شود و یا در گفتارشان.

کنش: «اما مرد فروشنده دست از طلبش بر نمی‌داشت. آمد این سوی تخته کارو طوری که بخواهد اهل بازار را خبردار کند. هوار کشید: باباپول کفشهام... دزد بازاراست اینجا...
علیشاد بر گشت، دست پهن و بزرگش را گرفت پس کله مرد، او را تکان مختصری داد و با خنده‌ای در ته چشم‌ها، به او خیره ماند:

پول؟ چه پولی نادان! سه پاپوش داده‌ای و سه پا پوش واستانده‌ای، دیگر چه پولی؟!» (۷۶).

گفتار: «- باز چی شده؟»

- هیچی آقا راهی کرده دنبالت همراهش بروی شکار. گفته شال و کلاه کن بیا دم ماشین.

- چه کنم... چه کنم از دست این مرد؟ عبدوس بر می‌خیزد و از خانه بیرون می‌رود. هوا بارانی‌ست و عذرا نفرین می‌کند. چرا نمی‌گذارندش سر خانه زندگانش بماند؟

- آن شال و پالتو من را وردار بیار رضی» (۳۳۶).

رابطه شخصیت با عناصر دیگر داستان

شخصیت را به عنوان یکی از ارکان اصلی رمان می‌توان با عناصر دیگری در رمان مورد بررسی قرار داد. که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- شخصیت و گفتگو

۲- شخصیت و کنش

۳- شخصیت و هیجان

۴- شخصیت و محیط

۵- شخصیت و توارث

۶- شخصیت و نام

شخصیت و گفتگو

قهرمانان و شخصیت‌های داستان کسانی هستند که با گفتار خود داستان را به وجود می‌آورند و به آنچه می‌گویند؛ دیالوگ یا گفتار گفته می‌شود. بدین ترتیب دیالوگ مجموعه گفتارهای شخصیت‌های داستان است و بدیهی است که در یک داستان حساب شده هر شخصیتی باید حرف و علت و انگیزه مناسب و خاصی داشته باشد. گفتگو اصلی‌ترین و مهم‌ترین طرز بیان احساسات و یا ابراز آن است. در واقع توسط همین گفتگوست که نویسنده با ویژگی‌های شخصیتی در یک داستان آشنا می‌شود. و اگر نویسنده‌ای بخواهد داستان

یا اثرش از نقطه نظر شخصیت و شخصیت‌پردازی دارای عمق و ثبات باشد باید به گفتگو اهمیت بیشتری بدهد. «گاهی زبان به عنوان واسطه بین راوی و شخصیت نقش دارد و به صورت مستقیم در مورد افراد صحبت می‌کند گاهی هم به وسیله خود شخصیت‌ها در داستان نمود پیدا می‌کند. لحن، لهجه، کلام، ضرب المثل، آهنگ همگی از نوع اخیر به شمار می‌روند» (شمعی، ۱۳۸۷: ۵۲).

گفتگو در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده (در اقلیم باد) مهم‌ترین مولفه برای شناخت شخصیت‌های داستان به شمار می‌رود. و از آنجایی که دولت‌آبادی سال‌ها قبل از نویسندگی در صحنه تئاتر فعالیت می‌کرده و همچنین وجه بارز نمایش‌نامه و دیگرانواع ادبی، گفتگوهای شخصیت‌های اثر می‌باشد که این خود دلیل منطقی برای اثبات استعداد دولت‌آبادی در گفتگونویسی و شخصیت‌پردازی در داستان‌هایش می‌باشد.

مانند: - «میرزال قاطر را زین کرده حاجی آقا.

علیشاد برگشت به قمری که حالا کنار باثوی در ایستاده بود، پا بر زمین کوبید و فریاد زد:

-اسب،...اسب نه قاطر!

قمری، همچنان که پس پس می‌گریخت، گفت «اسب حاج خلیفه، اسب» و از پله‌ها به حیاط دوید. علیشاد نیز در همان هیئت از در حوضخانه بیرون رفت و نرسیده به کنار حوض آب، بار دیگر پا بر زمین کوبید و نعره زد:

-کجا هستی تو، میرزال، کدام گور؟» (۲۳۹).

شخصیت و کنش

یکی دیگر از راه‌های شناخت شخصیت در داستان کنش است زیرا با ایجاد کنش در داستان در حقیقت به شخصیت‌های داستان اجازه می‌دهیم تا خود را به مخاطب بهتر بشناساند و بارها پیش آمده که ما از طریق دقت و تامل در رفتار و اعمال دیگر انسان‌ها به شخصیت آن‌ها پی ببریم.

کنش یا واکنش هر عمل متقابل در ساختار داستانی هستند که داستان را به تدریج جلو می‌برند و در ادامه حوادث و ماجراهای داستان را به وجود می‌آورند. مانند: «سادات نمی‌تواند جیغ بکشد، چون حالا دیگر عبدوس کف دست خود را گذاشته دم دهن او و در سیاهی کنج دیوار فقط چشم‌های سادات دارد از حدقه بیرون می‌آید و سفیدی‌اش بیشتر آشکار می‌شود...» (۱۲۹). (این مثال به کنش عبدوس و مادرش بر می‌گردد).

شخصیت و هیجان

برانگیختن احساسات شخصیت‌ها در طول داستان توسط حوادث و ماجراهای رمان باعث می‌شود تا مخاطب بیشتر با دغدغه‌ها و هیجانات شخصیت‌ها آشنا شود و بهتر بتواند فضای رمان و احساسات شخصیت‌ها را درک کند. «یکی از وظایف عمده شخصیت‌های داستانی برانگیختن حس موافقت یا مخالفت خواننده است» (شمعی، ۱۳۸۷: ۵۳).

در یک داستان انتقال احساس و هیجان به چند طریق ممکن است: ۱- از طریق انتخاب کلمات ۲- وصف افراد ۳- بیان حالات روحی و جسمی آنان

در انتخاب کلمات برای ایجاد گفتگو باید به بار معنایی لغات توجه خاصی کرد زیرا بسیار هستند لغاتی که از نظر معنایی یکسان‌اند اما در برانگیختن احساسات تاثیر متفاوتی را دارند و از طرفی هم باید به کلامی که شخصیت‌ها در گفتگوهایشان بیان می‌کنند، توجه داشت زیرا شخصیت‌هایی که چهره‌ای منفور دارند، نمی‌توانند جملاتی با بار معنایی عاطفی بیان کنند. مانند: «دست و روم را که شستند، برخاستم و رفتم اتاق عزا که دیگر خالی بود، دمر افتادم بیخ دیوار، صورتم را فرو بردم تو خم بازوهایم و از ته جگر شروع کردم به هق‌هق گریه کردن. نمی‌دانم از اینکه تازه ملتفت شده بودم پدرم مرده، یا اینکه تازه ملتفت شده بودم مرگ یعنی چه! هیچ نمی‌دانم!...» (۱۹).

شخصیت و محیط

هر داستانی که صورت می‌گیرد برای اینکه ادامه پیدا کند، احتیاج به یک مکان دارد. که بتواند زنجیره‌ی حوادث و ماجراهای شخصیت‌هایش را در آن به وجود آورد. اگرچه داستان‌هایی هستند که بدون توجه به مکان در عالمی ناشناخته شکل می‌گیرند اما در ادبیات اقلیمی همان‌طور که از نامش پیداست، مکان اهمیت ویژه‌ای برای نمود داستان دارد.

در رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده مکان نمود بسیاری در ویژگی‌های شخصیتی افراد داستان دارد. مثلاً کافی است به تفاوت مردمان شهر و روستا در این داستان پرداخت. مانند: «اول که آمدم در این شهر و آشنا شدم با بزرگان و اعیاد، بزرگان تلخاباد کلخچان نظرم را جلب کردند. به نظرم رسید که آن‌ها افرادی لارژ- و ساده بگویم - به قول شما دست و دلباز هستند. این بزرگان دهکده شما به دو تیره اند؛ یکی تلخابادی‌ها و دیگری چالنگ‌ها. هر کدام از این دو تیره خصوصاً صیاتی مخصوص به خود داشتند و دارند. تلخابادی‌های لارژ و مردم دار و در عین حال ساده لوح و به معنای حقیقی کلمه روستایی هستند. اما آن

دیگری‌ها، یعنی چالنگ‌ها، خوددار-و شما چه می‌گویید؟ -ناخن خشک و در عین حال بخیل و خبیث هستند...» (۶۹).

شخصیت و توارث

دانشمندان از دیدگاه روان‌شناسی، سهم زیادی را در شکل‌گیری شخصیت افراد به توارث می‌دهند. به طوری اکثر خصوصیات و ویژگی مصمم و بارز در انسان‌ها از طریق توارث و از والدین به کودک منتقل می‌شود. این میزان توارث در شکل‌گیری شخصیت تابع قانون و قاعده نیست بلکه هر فردی به میزان نامشخصی از توارث در شکل‌گیری شخصیت‌اش بهره می‌برد. مانند بحث خلق و خوی در بین چالنگ‌ها و تلخابادی‌ها که از عوامل وراثتی هستند. همانطور که در شاهد مثال بالا دیده می‌شود.

شخصیت و نام (نشانه شناسی شخصیت‌های داستان)

اسم‌ها در بیان کردار و گفتار و پندار شخصیت‌های داستانی بسیار مهم‌اند. اینکه نویسنده بتواند بین اسم شخصیت‌های داستان و عملکرد رفتاری آن و یک همسانی متقابل ایجاد کند، دارای ارزش و اهمیت ویژه‌ای می‌باشد به عنوان مثال دولت‌آبادی در داستان‌اش افراد نیکوکار و دارای آبرو و خرد را با اسامی مانند حاج کلو- کربلایی اسلام و ... نامیده و از طرفی وجود شخصیت‌های منفی را با اسامی چون قلیچ، اسکندر و ... نامیده است.

شخصیت‌های اصلی و فرعی

فردی را که نویسنده در محور حوادث یک داستان قرار داده و در نتیجه ماجراهایی که برای او در طول روایت یک داستان به وجود می‌آورد و او را دچار پیروزی یا شکست می‌کند و به نوعی سرنوشت او برای نویسنده از بقیه افراد مهم‌تر است، شخصیت اصلی داستان یا قهرمان داستان می‌گویند. در کنار هم قرار دادن سلسله حوادث داستان توسط نویسنده باعث می‌شود که شخصیت اصلی داستان برای پیش بردن و جذاب کردن ماجراهای داستان در تعامل با افراد دیگری قرار بگیرد که این افراد معمولاً در حاشیه و فرع داستان هستند و به آن‌ها شخصیت‌های فرعی در داستان می‌گویند.

تحلیل شخصیت‌های اصلی و فرعی رمان

الف- شخصیت‌های اصلی:

عبدوس: شخصیت اصلی رمان روزگار سپری شده مردم سالخورده عبدوس پسر استا ابای مرحوم است. دولت‌آبادی در سیر روایت داستان‌اش آنقدر ماهرانه شخصیت‌هایش را ترسیم کرده که از هر بخش کتاب می‌شود به یک بعد از شخصیت‌ها پی برد.

در پرداخت شخصیت عبدوس که شخصیت اول یا اصلی رمان است می‌توان به خشونت، بی‌بندوباری، هوسبازی، عدم ثبات در تصمیم‌گیری‌اش اشاره کرد. عبدوس در تمام حوادث داستان حضور دارد یا اگر حضور هم ندارد از دوردستی بر آتش ماجراها دارد.

مثال:

«چطور می‌توانستم جلودار عبدوس بشوم وقتی که در خشم می‌شد عمه‌جان خون جلو چشم‌هاش را می‌گرفت و یوز هم دمش بند نمی‌شد. هیچ‌وقت دست رو من بلند نکرده بود، اما جلو چشم خودم چندبار مادرمان را کتک زده بود» (۳۱).

«عبدوس هم با پاسبکی‌های خودش بهانه می‌داد دست دشمن‌هاش و آن‌ها هم هر روز سازی کوک می‌کردند که عبدوس رفته بالا سر زنی یا دختری و می‌زدند تا بدنامش کنند و بدنامش هم کردند» (۱۱۸).

سامون: پسر عبدوس از زن سومش عذراست که بسیار عزیز پدر و کنجکاو است به طوری که در تمام طول داستان پیگیر ماجراهای گذشته پدرش است و به نوعی سرگذشت عبدوس و اطرافیانش را دنبال و تعریف می‌کند. در طول رمان در جلد یک نویسنده از سامون چیز زیادی نمی‌گوید زیرا کودکی سامون در این دوران سپری می‌شود و نویسنده در جلد دوم بیشتر به سامون می‌پردازد.

خورشید: خواهر عبدوس است که در جای‌جای داستان دلسوزی و محبت‌اش را نسبت به برادرش عبدوس و بچه‌هایش بارها نشان می‌دهد اما با وجود اینکه شخصیتی زحمتکش ترسیم شده است از شانس و اقبال خوبی برخوردار نبوده است. او در طول داستان بارها با بی‌بی آدینه به جنگ و دعوا می‌افتد تا بتواند ارثیه‌اش را بگیرد و کودکان یتیم‌اش را بعد از مرگ حبیب دیلاق، شوهرش، بزرگ کند و سرو سامانی بدهد. خورشید بسیار تلاش می‌کند تا آبروداری کند هم در برابر ظلم‌هایی که عبدوس می‌کند و هم در ماجراهای دیگری که پیش می‌آید. عاقبت او با دختران صغیرش بعد از قحطی تلخاباد به شهر می‌رود و آنجا رویه‌ی کفش می‌دوزد و زندگی می‌گذراند....

مثال: «غروب است که خورشید با چارقده سفید و شلیته‌ی پیراهن آبی گلدار مثل یک عروسک پاکیزه کنار سکوی در خانه ایستاده است که آدینه و عبدوس به خانه می‌رسند و بی‌بی آدینه به خورشید مژده می‌دهد که

پسرشان از امروز کاسب شده بعد بی بی و خورشید عبدوس را می برند لب گودال و می نشانند؟ بدهند. خورشید ابریق را پر آب می کند و همان جور که قربان و صدقه ی برادرش می رود، می آورد نزدیک عبدوس که حالا...» (۱۹).

بی بی آدینه: شش ماه بعد از مرگ شوهرش، سومین فرزندش یعنی یادگار را به دنیا می آورد. او زن سیده ی استا ابای مرحوم است که بسیار مورد احترام اهالی روستاست. بی بی آدینه بعد از مرگ شوهرش بارها تلاش می کند تا خانواده اش را حفظ کند اما حریف عبدوس که حالا نوجوانی اش را سپری می کند، نمی شود و عاقبت تسلیم سرنوشت می شود و از بیم فقر و بدبختی زن میرعلی خشتمال می شود و بچه هایش را ترک می کند. او با وجود اینکه به خانه ی میرعلی رفته است اما همیشه از دور مراقب بچه هایش است. بی بی آدینه زنی دلسوز است اما بارها از عبدوس کتک می خورد و همیشه از جانب عبدوس در عذاب است. «... سادات نمی تواند جیغ بکشد، چون حالا دیگر عبدوس کف دست خود را گذاشته دم دهن او درسیاهی کنج دیوار فقط چشم های سادات دارد از حدقه بیرون می آید و سفیدی اش بیشتر آشکار می شود...» (۱۲۹).

حبیب دیلاق: شوهر خورشید است که یک مرد بزدل و ترسو و بی دست و پا است و آن طور که در داستان توصیف شده دارای قدی بلند و لاغر اندام بوده است. حبیب دیلاق همراه با خورشید در خانه پدری عبدوس در یک اتاق ساکن هستند که با آمدن خیری زن اول عبدوس مجبور به ترک آن خانه می شوند و در خرابه های اطراف شهر جایی که به اعتقاد مردم محل زندگی اجنه هاست ساکن می شوند. حبیب دیلاق در طول داستان شخصیت کم رنگی داشته و از عبدوس حساب می برده و همیشه خورشید را به خاطر برادر شرورش مورد تحقیر قرار می داده است و عاقبت هم در فقر و بدبختی در قحطی اول تلخاباد به طرز مشکوکی می میرد. «حبیب دیلاق مثل کمان رستم خم می شود، از توی چارچوی در کوتاه و یک لنگه ای اتاق بیرون می آید، دست درازش را جلو دهان می گیرد و خمیازه ای دور و دراز می کشد» (۸).

یادگار: برادر کوچکتر عبدوس است که ۶ ماه بعد از مرگ پدرش، یتیم از مادر زاده می شود. در تمام طول عمرش کار کرده و پادویی چراغ این و آن را می کرده است. در کودکی وقتی ۱۰ سال داشت از عبدوس کتک سختی می خورد که از ناحیه ی پا دچار آسیب شده و همه عمرش را می لنگد.

یادگار شخصیتی مهربان و دلسوز دارد که به شدت مورد ظلم عبدوس قرار می گیرد تا وقتی که در خانه عبدوس است کارگری خانه اش را می کند وقتی هم که قهر می کند می رود دیگر تا پایان جلد یک به خانه

بر نمی‌گردد. یادگار بر خلاف عبدوس اصلا اهل شرارت و ظلم به کسی نیست و همیشه از عبدوس هراس داشته است.

«کتک. من چیزی می‌گویم و تو چیزی می‌شنوی! جوری شده بود که دلم نمی‌خواست روی برادرم را ببینم. دست و پایم رعشه می‌گرفت و زبانم بند می‌آمد. صدایش که در خانه بلند می‌شد، سراندر پایم یک تکه چوب می‌شد» (۲۴).

علیشاد: یک ارباب زور گو و قلدر است که در بخش‌هایی از داستان حضورش آن قدر جدی است که نقش شخصیت اول و اصلی را نیز می‌شود به آن اطلاق کرد و خود همین علیشاد سر سلسله ماجراهای بسیاری است که برای خودش و عبدوس رقم می‌زند اما حضورش در داستان مداوم نیست بلکه در بخش‌هایی محور اصلی رمان است و در بخش‌هایی هم از نگاه مخاطب پنهان است و به قولی اصلا در داستان وجود ندارد.

ب- شخصیت‌های فرعی:

این رمان به دلیل اینکه روایت سرگذشت و شرح حال زندگی افراد بیشماری است، دارای شخصیت‌های فرعی بسیاری می‌باشد که به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم؛

بهادرخان: پسر بزرگ حاج کلو است که بعد از مرگ پدرش، عبدوس به عنوان دوست صمیمی‌اش در ماجراهایی همراه اوست. بهادر خان مرد بسیار بخشنده و بزرگی است که دارای بیشماری دارد و در خانه‌اش به روی همه باز است.

خیری: زن دوم عبدوس است. او بسیار بدخو و بدجنس و مادر رضی و نبی دو پسر بزرگ عبدوس است که بعد از ازدواج سوم عبدوس، طلاق می‌گیرد. اما با همه بدجنسی‌هایش پا به پای عبدوس کار می‌کند. **عذرا:** زن سوم عبدوس است که در طول داستان در ماجراهایی که پیش می‌آید، تمام دارایی‌اش را به عبدوس می‌دهد و مادر سامون است و برخلاف خیری که بسیار بدجنس است، او زنی با گذشت و اهل خرد بوده است.

نبی: برادر کوچکتر رضی است که در مسیر مبارزه با فقر پدر پایه پای برادرش کار می‌کند.

رضی: پسر ارشد عبدوس از زن دوم‌اش، خیری می‌باشد که در طول داستان همیشه همراه برادرش نبی بوده است که به خاطر فقر مالی، مدت‌ها برای کار کردن به شهر می‌روند.

لیلکو: خواهر خیری زن دوم عبدوس است که در فتنه جویی و شرارت دستی داشته است. در طول داستان هر جا که حضور پیدا می‌کند برای عبدوس اسباب دردسر می‌شود و در پایان جلد یک هم سامون را دچار دعا و بیماری می‌کند که داستان با فتنه جویی او به پایان می‌رسد.

حسین خان: ارباب بی دست و پا و عیاشی است که تا زمانی که عبدوس در شهر است پادویی او را می‌کند و در همه عیاشی‌ها با او همراه است. بعد از ورشکستگی عبدوس به روستا بر می‌گردد. او دست و دل‌باز و بسیار بی‌ثبات است.

نتیجه‌گیری

شخصت‌پردازی در *روزگار سپری شده مردم سالخورده* به دو شیوه‌ی مستقیم و غیر مستقیم پرداخته و به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم شده است. دولت‌آبادی برای توصیف و شناساندن شخصیت‌های داستان، بیشتر از شیوه‌ی مستقیم استفاده کرده است. شخصیت‌ها در این *رومان*، بسیار دقیق و به جا انتخاب شده‌اند. نویسنده در پرداخت شخصیت‌ها به انتخاب لحن مناسب و گفتگوهای درخور هر شخصیت متناسب با کنش و صحنه موجود در داستان پرداخته است. شخصیت‌پردازی قوی، وجه مهم عناصر داستانی این *رومان* می‌باشد.

کتابنامه

- ۱- آلوت، میریام (۱۳۸۰)، *رومان به روایت رمان نویسان*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۲- براهنی، رضا (۱۳۶۲)، *قصه‌نویسی*، نشر نو، چاپ سوم.
- ۳- بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۸۷)، *درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی*، تهران، نشر
- ۴- داد، سیما (۱۳۸۵)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران، نشر مروارید، چاپ سوم.
- ۵- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۶)، *روزگار سپری شده مردم سالخورده*، مجلد یک (در اقلیم باد)، تهران، نشر چشمه، چاپ هفتم.
- ۶- شمعی، میلاد (۱۳۸۷)، *بررسی عناصر داستانی جای خالی سلوچ*، به راهنمایی دکتر طاهره نصر، دانشگاه اصفهان.
- ۷- لاج، دیوید (۱۳۷۴)، *نظریه رمان*، ترجمه حسین پاینده، نشر نظر.
- ۸- میرصادقی، جمال (۱۳۸۰)، *عناصر داستان*، نشر سخن، چاپ چهارم.
- ۹- یونسی، ابراهیم (۱۳۸۲)، *هنر داستان‌نویسی*، تهران، نشر نگاه.